

دانشجویان، دولت و انقلاب

کمتر دوره ای از تاریخچه دانشگاه، را می توان سراغ کرد که در آن همچون دوران فعلی حکومت، دانشجویان را به شرکت در امور سیاسی و اجتماعی کشور فرا خوانده باشد. در عین حال کمتر دورانی را نیز می توان یافت که در آن فعالیت اجتماعی و سیاسی دانشجویان تا به این حد نازل باشد. قاعده بر این بود که دانشجویان متقاضی شرکت فعال در امور سیاسی جامعه باشند و حکومت جلوگیری از آن را نپذیرد. اشتیاق، حال آنکه امروز، حکومت نقش مشرق را ایفا می کند و دانشجویان اگر نگوئیم نیروی بازدارنده، دست کم می توان گفت جمعی بی تفاوت به مسائل اجتماعی و سیاسی به نظر می آیند. قاعده بر این بود که دانشجویان فعال زیانزد و انگشت نما و مورد احترام سایر دانشجویان باشند، زیرا هر چه بود با صرف وقت و گاه خطر کردن جان خویش، از منافع دفاع می کردند که سایرین را نیز در بر می گرفت. اما امروز دانشجویان از ناظر فعالین دانشجویی پرهیز می کنند و سازمان های دانشجویی، معدود اعضای جدید خود را از میان دانشجویان تازه وارد به دانشگاه و یا دانشجویان سهمیه ای به دست می آورند و تازه همین اعضای جدید نیز پس از یک یا حداکثر دو سال از این فعالیت کناره می گیرند.

از دلایل این امر محدودیت چارچوبی است که برای متشکل شدن دانشجویان در دانشگاه وجود دارد. تشکلات دانشجویی نیز از همان محدودیت های سنگینی رنج می برند که سایر تشکلات در جامعه. اما نمی توان به همین توضیح اکتفا کرد. مقایسه بین فعالیت احزاب و اصناف و تشکلات جامعه با فعالیت سازمان های دانشجویی هر چند روشن کننده محدودیت های حقیقی و حقوقی فعالیت

تشکیلاتی در کشور است، اما سویه های ویژه افت فعالیت دانشجویی را آشکار نمی سازد. کافی است به یاد بیاوریم که در دهه گذشته محدودیت های فعالیت متشکل سیاسی و اجتماعی اگر نه بیشتر که دست کم در همین حد امروز بود و حال آنکه تا چهار سال پیش نیز هنوز شاهد حضور دانشجویان به میانجی تشکلات دانشجویی در صحنه سیاسی جامعه و در دانشگاه بودیم. دلیل دیگر پرهیز دانشجویان از فعالیت متشکل اجتماعی و از تشکلات دانشجویی را می توان در نزدیکی تاریخی و شناسایی شدن این تشکلات با حکومت در دوران پس از انقلاب دانست. در سراسر جهان یکی از جذابیت های فعالیت دانشجویی در شکل انتقادی و اعتراضی آن نسبت به حکومت است. تجربه فعالیت های

مشکل غیر دانشجویی نیز گویای همین واقعیت است و نزدیکی یک سازمان به حکومت همواره از محبوبیت آن می کاهد؛ به عنوان مثال احزابی که به قدرت می رسند، عموماً شاهد افت فعالیت اعضایشان هستند. اما این پاسخ نیز به تهاپی قانع کننده نیست. تشکلات دانشجویان دانشگاه های ایران پنج سال پیش بیشتر به حکومت نزدیک بود تا امروز و حال آنکه فعالیت آنها پنج سال پیش بمراتب بیشتر از امروز بود. علت اصلی افت چشمگیر فعالیت اجتماعی دانشجویی را باید در جابجایی الگوی مشارکت سیاسی آنها در فاصله شانزده سالی که از آغاز پیروزی انقلاب می گذرد، جستجو کرد. با پایان یافتن جنگ و آغاز دوران بازسازی کشور، الگوی انقلابی فعالیت اجتماعی دانشجویی می بایست جای خود را به الگوی دیگری که متناسب با الزامات دوران بازسازی بود می داد. نه سازمان های دانشجویی که تا پیش از این تاریخ فعال بودند و به ادامه فعالیت رغبت نشان می دادند توانستند الگوی جایگزینی را برای فعالیت اجتماعی دانشجویان تبیین و تدوین کنند و نه حکومت که هنوز هم مشوق فعالیت اجتماعی و سیاسی دانشجویی است. به این اعتبار فعالیت دانشجویی در این دوره پیش از این شکل انقلابی فعالیت که دیگر نمی توانست همچون شکل مسلط فعالیت به حیات خویش ادامه دهد و الگوی جدیدی که هنوز تدوین نشده، قرار گرفته است. جنبش دانشجویی نه دیگر توان

ادامه راه اول را دارد و نه هنوز ابزار انتخاب راهی جایگزین را.

دانشجویان

برنامه ای را

پیش پای جامعه

گذاشتند که

هم بازسازی

دولت

می نمود و هم

تداوم انقلاب را

تضمین می کرد،

یعنی برنامه

«بازسازی

انقلابی دولت».

مقاله حاضر پس از ارزیابی واقعه ای که به شکل گیری الگوی فعالیت انقلابی دانشجویی در سال

های اول انقلاب انجامید، به نقد حرکت ها و مواضعی می پردازد که به برزخی بودن اوضاع کنونی منجر شده است. یعنی حرکت ها و بینش هایی که باعث شد تا کنار رفتن الگوی انقلابی به معنی تدوین الگوی جدید نباشد. با روشن شدن عواملی که به این برزخ انجامیده است، امکان بحث پیرامون لوازم خروج از آن و چارچوب الگوی جانشین آشکار خواهد شد.

اشغال سفارت آمریکا و برنامه 'بازسازی انقلابی دولت

کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب و در بجهت تدوین قانون اساسی جدید، هنگامی که دولت موقت مهندس بازرگان از سوی با فشارهای نیروهای سیاسی مختلف برای اتخاذ تصمیمات رادیکال تحت فشار بود و از سوی دیگر درگیری های مسلحانه در اطراف و اکناف کشور بر نگرانی های دولت می افزود، تعدادی جوان که نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» را بر خود نهادند سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند. پیش از این نیز دانشجویان هم دست به اشغال اماکن عمومی زده و هم در دو سه مورد تمرین گروگان گیری کرده بودند. اشغال هتل های بزرگ تهران برای استفاده از آنها به عنوان خوابگاه^۱ و گروگان گرفتن تنی چند از اساتید و مدیران دانشگاه ها^۲ نه فقط مورد انتقاد گروه های سیاسی جامعه قرار نگرفت؛ بلکه بودند کسانی که این تحرکات فراسر قانون را که ناشی از کمبود امکانات خوابگاهی، لزوم پاکسازی دانشگاه ها بود، موجه نیز می شمردند^۳. هر چه بود نظام کهنه از هم پاشیده بود و گروهی در پی بازسازی نظامی جدید و گروهی دیگر سودای ادامه انقلاب را در سر داشتند. مهندس بازرگان، رئیس دولت موقت در توصیف این تعارض می گوید: «سر تمام انتقادات و اختلافاتی که بین دولت از ابتدای تشکیل آن تا حالا و تا آینده بین ما و نسل جوانان انقلابی وجود داشته بر همین اساس است. دو دید مختلف و دو برنامه مختلف... برنامه و دید دولت، دولتی که مأمور سازندگی است با آن قشر انقلابی... که هنوز هم به چشم وجود دشمن و ادامه دشمنی نگاه می کند نسبت به کارمندان دولت و دستگاه دولتی... مآبه چشم اینکه ما از این دستگاه و از این کارمندان و این



افراد چگونه استفاده کنیم، نگاه می‌کنیم؛ آنها به چشم اینکه قبلاً چکاره بوده و ممکن است ضد انقلاب و ضد ما باشد، نگاه می‌کنند. او می‌خواهد سر به تنش نباشد، ما برعکس می‌خواهیم سر که به تنش باشد، می‌خواهیم کلاه و لباس بسیار خوبی هم داشته باشد و معلومات و امکاناتش هم بیشتر باشد و این تعارضی است که به صورت مختلف بوجود آمده و این دو عمل یعنی عمل سازندگی مثبت انقلاب با آن یکی جور در نمی‌آید.^۴ بحث، هم بر سر محتوا و هم بر سر شکل مشارکت سیاسی بود؛ ملی کردن بانک‌ها، تصویب لایحه حفاظت و توسعه صنایع کار انقلابی نبود؟ اگر کار انقلابی نبود، اشکالی ندارد ما انقلابی نیستیم... اگر به نظر بعضی‌ها کار انقلابی زدن و کشتن و خراب کردن است، بله، ما انقلابی نیستیم...^۵

بازسازی دولت، یعنی بازسازی نظام هماهنگ حقوقی سیاسی و گزینش

کارمندان و مجریان متخصص و تدوین سلسله مراتب روشن در دستگاه اجرایی از یک

سو و امرتداوم انقلاب یعنی تحقق مشروعیت فعالیت‌های سیاسی خارج از هر

چارچوب قانونی از سوی دیگر، در برابر هم صف کشیده بود و جامعه استبداد زده

ناتوان از انتخاب بین این و آن در سرگردانی به سر می‌برد؛... این ایرادهایی که می

گیرند که شما انقلابی نیستید و انقلابی عمل نمی‌کنید، تمام ایرادهای بی‌جاست،

برای اینکه در تقسیم وظایف این اصلاً به عهده دولت نبود.^۶ اشاره نخست وزیر

دولت موقت، به تقسیم وظایفی است که چهار ماه پیش از پیروزی انقلاب در پاریس

انجام شده بود؛ در آن ماه گذشته که به پاریس رفته بودم و خدمت امام (ره) رسیدم

در آنجا نسخه اولیه اینکه الان می‌بینید، بسته شد. و بعد به تهران آمدم و شورایی

انقلاب تشکیل شد که این جریان را کسی نمی‌دانست. در این موقع این افراد وظایفشان

تقسیم شده بود؛ عده‌ای مأمور و مسئول نهضت - آن موقع هنوز کلمه انقلاب معمول

نشده بود - بودند و عده‌ای هم مأمور آن قسمت مفید بودند... و اصولاً این هیئت که

بعداً آتش دولت شد... وظیفه اش کار اداری و سازندگی در آن قسمت مفید

بود...^۷ مشکل این بود که توافق عمومی که پیشتر دگرهای دیگر را نخست و پیش از هر چیز

وابسته به پیروزی انقلاب می‌دانست، انقلابی بودن را به پوشش همگانی مشارکت سیاسی تبدیل

کرده بود. بر چنین زمینه‌ای دشوار بود کسانی را که انقلاب را برای انقلاب می‌خوانند از آنان که در

انقلاب برای رسیدن به هدف دیگری شرکت کرده‌اند، باز شناخت. به عبارت دیگر مشکل بود کسانی را

که انقلاب را همچون تها راه قابل قبول تغییر نظم موجود می‌دانستند، از آنان که انقلاب را یکی از راه

های جانسین ساختن دولت پیشین با دولتی ملی پذیرفته بودند، تنکیک کرد. مشکل از اینجا ناشی نمی

شد که عده‌ای از تقسیم نقشی که نخست وزیر دولت موقت وجودش را آشکار ساخت، بی‌اطلاع

بودند؛ چرا که به فرض اطلاع نیز به دشواری می‌توانستند بدانند که کجا و بی‌کی کار دست اول شروع می

آنچه حرکت

سیاسی

دانشجویان

علیه دولت را از

سایر

حرکت‌های

مخالف دولت

تمتایز می‌کرد،

بی‌برنامگی

آن بود.

شود و کجا و کی کار باید به دومی‌ها سپرده شود؟ «اشکالی هم که پیش آمد، این بود که این دو برنامه یکی برنامه منفی و تخریبی انقلاب و بعد این برنامه سازندگی انقلاب، این دو تا توی هم رفتند... این است که حالا، همه یک توقعی دارند، و ما برای اینکار نیامده ایم»^۸. بازسازی دستگاه دولت یا تداوم انقلاب؟ پرسش اساسی از منظر صاحبان قدرت جز این نبود. در یک چنین اوضاع و احوالی بود که اشغال سفارت آمریکا، دورنمای برنامه‌ای را آشکار ساخت که آشتی بین الزامات بازسازی نظم نو و تداوم انقلاب را ممکن می‌کرد. استقبال عمومی از این حرکت نشان داد که اکثریت مردم آن تقسیم نقشی را که نخست وزیر دولت موقت به آن اشاره می‌کند ندیده‌اند و انتظار آنان از دولت موقت، شورای انقلاب، دادگاه‌ها، اداره‌ها، ارتش و نیز نهادهای نوپدید یک چیز بیش نیست و آن اینکه «انقلابی» باشند؛ حتی اگر محتوای این شکل روشن نبود و هیچگاه نیز روشن نشد. به این اعتبار دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با اشغال سفارت آمریکا، جامعه را از دوراهی انتخاب بین دولت و انقلاب رها نکردند و با حرکتی فراسر قانون و با جلب پشتیبانی جامعه و رهبران آن به شکلی کاملاً ناخواسته برنامه‌ای را پیش پای جامعه گذاشتند که هم بازسازی دولت می‌نمود و هم تداوم انقلاب را تضمین می‌کرد، یعنی برنامه «بازسازی انقلابی دولت».

ساعت ده و سی دقیقه روز یکشنبه ۱۳ آبان ۵۸ گروهی از دانشجویان که در حال شعار دادن در خیابان تخت جمشید (آیت الله طالقانی) به سوی دانشگاه در حرکت بودند، هنگامی که به جلوی در اصلی سفارت آمریکا رسیدند مسیر خود را تغییر دادند و پس از گشودن زنجیرهای آن به داخل سفارت رفتند و در همان زمان گروهی از دانشجویان نیز از دیوار خود را به داخل سفارت رساندند و پیشروی به سوی ساختمان‌های داخلی سفارتخانه را آغاز کردند... تا ساعتی بعد سفارت کاملاً تحت کنترل دانشجویان در آمد و دانشجویان نماز جماعت مغرب و عشاء را به امامت آیت الله موسوی خویی‌ها در محوطه روبروی سفارت برگزار کردند. دو روز پس از این تاریخ، یعنی در یازدهم آبان ۱۳۵۸، دولت موقت مهندس بازرگان پس از ۲۶۸ روز فعالیت، استعفا کرد. استعفای دولت بازرگان پذیرفته شد و مسئولیت‌های وی به شورای انقلاب واگذار شد. اگر حدود یکسال تظاهرات ممتد و کشمکش‌های بی‌امان لازم شد تا انقلاب حکومت شاهنشاهی را ساقط کند، کمتر از نصف روز بر اندازی دولتی را که انقلاب خود روی کار آورده بود، کیناف داد. دولت موقت به درستی متوجه شد که اشغال سفارت در شکل و در محتوا علیه او انجام شده است. در اولین کنفرانس مطبوعاتی که در محل سفارت توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برگزار شد، محتوای مخالفت دانشجویان با دولت روشن گشت: «انقلاب ایران قبل از ۲۱ و ۲۲ بهمن در جهان به عنوان یک مکتب مطرح شد. اما بعد از این مرحله با روی کار آمدن یک ارگان اجرایی جدید که ظاهراً در آغاز دولت انتقالی بود و سپس به دولت موقت تبدیل شد، کارها در جهت عکس پیش رفت، یعنی به جای اینکه ما به استقلال سیاسی، نظامی و فرهنگی برسیم، روز بروز در جهت عکس و حتی الامکان وابستگی پیش می‌رویم. آمریکا خیلی راحت

با جریان‌های لیبرالیستی که در جامعه هست نفوذ می‌کند. در ارگان‌های دولتی عناصر ساواکی پیدا می‌شود، یک سری قراردادها نوشته می‌شود، هیئت دولت در الجزیره با برژینسکی ملاقات می‌کند...^{۱۰} بعدها معلوم شد دانشجویانی که قصد اشغال سفارت آمریکا را داشتند پیش بینی می‌کردند «در صورت موفقیت برنامه، دولت موقت استعفا دهد. خصوصاً که دولت موقت در جریان یک فرآیند انقلابی سقوط می‌کرد و امکان هرگونه مظلوم‌نمایی از آن سلب می‌شد»^{۱۱}. آنچه حرکت تهاجمی دانشجویان نسبت به دولت را از سایر حرکت‌های مخالف دولت که از جانب احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های فشار اعمال می‌شد، متمایز می‌کرد، بی‌برنامگی آن بود. در پاسخ به پرسشی پیرامون خواست‌های سیاسی و اجتماعی این حرکت، یکی از نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام می‌گوید: «ما از خواستهای خود هنوز چیزی نگفته ایم و شیوه ما اعتراض است»^{۱۲}. سال‌ها بعد معلوم شد یگانه خواست

دانشجویان، یعنی استرداد شاه، نتیجه یک سوء تفاهم بود: دانشجویان برای اطمینان از اینکه عمل‌شان علیه دولتی که از طرف امام (ره) منصوب شده بود، مخالفت با نظر ایشان تلقی نشود، سعی می‌کنند نظر ایشان را جویا شوند و از آقای خوئینی‌ها می‌خواهند که از جانب آنها کسب تکلیف کند. پیام رسان در واقع هیچگاه به وظیفه خود عمل نمی‌کند، اما دانشجویان که گمان می‌کردند پیغامشان رسیده است، «هنگامی که اطلاعیه مهم حضرت امام (ره) در رابطه با سال روز ۱۳ آبان در دهم آبان‌ماه از طریق رادیو منتشر شد، که در آن اشاره فرموده بودند «بر دانشجویان، دانش آموزان و طلاب علوم دینی است که حملات خود را علیه آمریکا گسترش داده و خواهان استرداد شاه مخلوع گردند» دانشجویان حدس زدند که موضوع با حضرت امام (ره) مطرح شده و ایشان بدینوسیله موافقت خود را اعلام کرده‌اند... ولی پس از آنکه با آقای خوئینی‌ها راجع به موضوع تماس گرفته شد، ایشان مطلع کردن حضرت امام (ره) از این قضیه را نفی کردند»^{۱۳}. و به این صورت بود که در نتیجه یک سوء تفاهم، تصرف سفارت آمریکا دارای

یگانه هدف خویش گشت. هدفی که با برنامه اولیه اشغال که فکر می‌شد که پس از ۳ تا ۵ روز^{۱۴}، خاتمه یابد نمی‌خواند و بالاخره هم باعث طولانی شدن حل مسئله که در ابتدا پیش بینی نمی‌شد، گردید»^{۱۵}. دانشجویان اعلام کردند که در صورت پشتیبانی مردم حاضرند تا به آخر بروند»^{۱۶}. آنان از «انقلاب» در مقابل «دولت» حمایت کردند و خود را «قشر روشنفکری دانستند که در خدمت انقلاب» است. انقلابی که «نجات آن... [منوط] به حفظ محور ضد امپریالیستی بود»^{۱۶}. واقعه گروگان‌گیری را به درستی انقلاب دوم نامیده‌اند، زیرا کنترل این حرکت نیز همچون انقلاب اول از دست مجریان آن خارج شد و واقعه‌ای که قرار بود پس از ۳ تا ۵ روز پایان یابد، چهار صد و چهل و چهار روز ادامه یافت.

**یگانه خواست
دانشجویان،
یعنی استرداد شاه،
در نتیجه یک
سوء تفاهم به هدف
آنان تبدیل
شده بود**

متصرفین سفارت آمریکا معتقد بودند که «به عنوان یک نیروی دانشجویی، جنبش دانشجویی باید رسالت خود را که دیدن دشمن اصلی و مواضع آینده است...»^{۱۷} انجام و «انقلاب را که بدون توجه به دشمن اصلی آن که آمریکا است دارد به علت فرقه‌گرایی‌ها و برخورد گروه‌ها، وجود ضد انقلابیون، اغتشاش‌ها، ارگان‌های اجرایی از جهت اصلی خود خارج می‌شود و به راه‌های فرعی کشیده می‌شود»^{۱۸}، نجات دهد. آنان فکر می‌کردند «جنبش دانشجویی باید بتواند سرآغاز یک حرکت نوین در ادامه انقلاب همپای روحانیت مبارز باشد»^{۱۹}. جنبش دانشجویی با اشغال سفارت آمریکا الگویی برای مشارکت سیاسی خویش یافته بود و از این پس با هر سندی که از میان کاغذهای سفارت آمریکا کشف می‌شد و توضیحاتی که دانشجویان مسلمان پیر و خط امام بر آن می‌نوشتند، جنبش دانشجویی هر لحظه در جهت گیری انقلابی‌اش بیشتر پافشاری می‌کرد. اشغال سفارت، علیرغم اینکه اقدامی بود فراسر قانون به علت نقشی که دانشجویان برای آن قایل بودند، یعنی مقابله با توطئه گران «مشروع و قانونی»^{۲۰} به شمار آمد و دانشجویان خواستار آن شدند که گروه‌های مختلف اجتماعی و تشکیلاتی جامعه به نام ضدیت با انقلاب از فعالیت منع شوند. اول نوبت «روشنفکران غربزده»^{۲۱} بود که اعمالشان خارج از چارچوبی که دانشجویان برای «انقلابی بودن» تدوین کرده بودند قرار گرفت و سپس نوبت به «فرماندهان در ارتش سستی، مدیران غرب زده و تکنیسین‌ها، سیاستمداران دموکرات و لیبرال، رماتیکیک‌های شبه نظامی و بالاخره کمونیست‌ها» رسید.^{۲۲} در روند طولانی شدن اشغال سفارت، دانشجویان که در آغاز اعلام کرده بودند مایلند «در ادامه انقلاب همپای روحانیت» باشند، به نمایندگی از «انقلاب» و «توده‌های مستضعف» روحانیت را نیز به پذیرش خط و مشی انقلاب فراخواندند و گفتند که «اگر روحانیت به خود نیاید و نقاط ضعف خویش را بر طرف نسازد، اگر روحانیت در صدد تصفیه عناصر ناشایسته در درون صف خود نپردازد، اگر روحانیت با اقشار مؤمن و متعهد انقلاب و به ویژه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



جوانان انقلابی اتحاد اصولی برقرار نسازد، ... اگر روحانیت به مبارزه قاطع و بی امان توده های مستضعف بر علیه جهانخواران را به گونه ای انقلابی شکل ندهد، اگر روحانیت پشتیبانی توده ای خود را از دست بدهد، اگر ... آنوقت است که زمینه برای رشد نیروهای حاشیه نشین و خاموش آماده گشته و انقلاب اسلامی خلق دلاور ایران از راستای توحیدی خویش منحرف گشته و خون هزاران شهید گلگون کفن انقلاب با دست فرصت طلبان پایمال خواهد شد.^{۲۳} با تسخیر سفارت آمریکا رسالتی که جنبش دانشجویی برای خود قایل بود روشن شد. اما کاری که این دانشجویان کردند بیش از این بود، آنان در عین حال با حرکت انقلابی خویش رسالت و وظیفه دولت را نیز تعیین کردند؛ دولت نو باید همانند انقلاب سروری کوخ نشینان بر کاخ نشینان، مبارزه با استکبار و توید بهزیستی و بهروزی مستضعفین را هدف خویش قرار می داد. باید بازسازی دولت با تحول انقلابی جامعه برای سعادت مستضعفین پیوند می خورد و پیروزی این برنامه، یعنی بازسازی انقلابی دولت نخست در گرو مبارزه با دشمنان انقلاب بود. به این معنا بسیج توده های مستضعف بدون میانجی سازمان ها و احزاب عملاً به تنها شکل مجاز فعالیت سیاسی و نیز محتای مشروعیت دولتی که باید بازسازی می شد، تبدیل گشت. تجاوز عراق به خاک ایران حقانیت چنین دیدگاهی را برای توده مردم اثبات کرد. موفقیت دولت در بسیج مردم برای مقابله با تهاجم عراق و پیروزی های ارتش و پاسداران و بسیج در بیرون راندن دشمن از خاک ایران بهترین شاهد بر الگوی بازسازی نظم جدید بود، الگویی که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مبتکر و منافعان سرسخت آن در جامعه بودند. وظیفه دولت و رسالت جنبش دانشجویی آشکار شده بود.

سال ها بعد وقتی که سازمان دانشجویی وارث دانشجویان مسلمان خط امام به تصمیمات دولت مبنی بر اجازه فعالیت سایر تشکلات اسلامی در دانشگاه ها گردن گذاشت؛ دانشجویان با تلخی یادآور شدند که این عمل را بر خلاف سنت شان در مستقل ماندن از قوه اجرائیه می پذیرند. اما کمتر کسی حرف آنان را جدی گرفت. در واقع نیز به مدت یک دهه سازمان های دانشجویی همراه و همسوی با دولت و بمنزله بازوی اجرائی آن برای پیشبرد امور انقلاب فعالیت کرده بودند و از چشم ناظران بیرونی واقعیت جز این که سازمان های دانشجویی وابسته به دولت هستند، نمی نمود. اما حقیقت این است که حرف آنان صحیح بود و حرکت های آنها وابسته به دولت نبود، بلکه این دولت بود که الگوی بازسازی خویش را از حرکت های آنان برداشته بود. مشکل زمانی آغاز شد که با پایان یافتن جنگ، دولت به دنبال الگویی دیگر و منبع مشروعیت دیگری برای خود بود و دانشجویان هنوز در رویای بسیج انقلابی به سر می بردند.

پایان جنگ و الزامات دوران بازسازی

با پایان یافتن جنگ، بازسازی اقتصادی و تمرکز قدرت برای تثبیت روابط حقوقی و اجرای سیاست های اقتصادی به حیاتی ترین وظیفه دولت تبدیل شد. اگر در آغاز انقلاب، انتظار مردم از دولت

همانا انقلابی بودن و انقلابی عمل کردن بود، بخشی از صاحبان واقع بین قدرت در جامعه به درستی دریافتند که از این پس مردم در انتظار بهبود وضع روزمره زندگی خویش هستند. برآستی نیز از هم گسیختگی روابط حقوقی - سیاسی و سلسله مراتب قدرت و ناتوانی در سازماندهی تولید اجتماعی به نابسامانی اقتصاد ایران، کاهش فعالیت تولیدی و نتایج مصیبت بار آن یعنی گسترش فقر و فساد در جامعه انجامیده بود. واقعیت این بود که جامعه ما بدون تردید نیازمند تعدیل اقتصادی و برآه انداختن چرخ تولید بود. الزامات اجباری این سیاست اقتصادی بهبود روابط دیپلماتیک و توسعه مبادلات با غرب، استفاده از متخصصین و جلب سرمایه گذاری خارجی بود. جنبش دانشجویی که نه آن واقع بینی را داشت و نه به این الزامات پی برده بود و هنوز رسالت خود را در بازتولید و بازگویی روابط انقلابی می دید، بناگاه در مقابل انبوهی از پرسش ها قرار گرفت که در چارچوب الگوی پیشین خود، یعنی الگوی فعالیت انقلابی پاسخی برای آن نمی یافت؛ «چگونه است که قبح رابطه با انگلیس از بین می رود و در کنفرانس اهل بیت (ع) که در لندن برپا شد... بعضی مدرسین حوزه علمیه قم شرکت می کنند؟... چگونه است که در مصاحبه ها و ملاقات ها، حضور ذلت آور استعمارگرانه شیطان بزرگ در منطقه صرفاً نامطلوب شمرده می شود و... برای مشارکت از طرح های اهنیتی غرب اعلام آمادگی نموده و به کمک های ناچیز و طمعکارانه سردمداران تازیخ جنایت و قساوت، چشم امید بسته می شود... چگونه است که برای رضایت و دلخوشی امروز مردم به اعتبارات و قروض ده ها میلیارد دلاری برای امور مصرفی و واسطه ای همراه با قبول شرایط تحمیلی سوداگران و غارتگران جهانی تن می دهیم؟ و صنایع حیاتی کشور به سرمایه داران بی خبر از خدا و محرومین... فروخته می شود؟... چگونه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



است پس از چند سال دوری از حج ابراهیمی به دلیل فشار و شرایط عمال آمریکا، ناگهان در زمان اشغال مستقیم سرزمین مقدس حجاز و کویت و عراق توسط شیطان بزرگ، شرایط آنها پذیرفته می گردد...^{۲۴}. یگانه پاسخی که نویسندگان این خطوط برای تمامی پرسش های خویش می یابند این است که باید «دانشجویان متعهدی وقفه و با صلابت در صحنه های متعدد انقلاب حاضر»^{۲۵} باشند و چه بسا همچون دوران اشغال سفارت آمریکا، از طریق انقلابی، دولت را در عملکردش تصحیح یا آن را با دولتی انقلابی جایگزین سازند. زیرا برای آنان «پدیده تسخیر لانه جاسوسی یک حرکت مربوط به گذشته و تاریخ انقلاب نبود بلکه این اقدام حرکتی ابدی و دائمی در انقلاب اسلامی بود و الگویی بود برای نیروهای معتقد به خط امام (ره) که هرگاه اصل دشمنی با آمریکا را در حال مخدوش شدن ببینند، حرکت هایی اینچنین را شجاعانه به انجام رسانند»^{۲۶}.

ناتوانی سازمان های فعال دانشجویی در توجه به علل اصلی تغییرات در سیاست های دولت و گرفتار ماندن در چارچوب و پیش انقلابی که مدت ده سال حضور و نفوذ آنها را در صحنه های اجتماعی تضمین کرده بود، به کوتاه شدن افق دیدشان انجامید. جنبش دانشجویی به مدت یکسال و اندی خود را درگیر جدالی کرد که نه از منظر اجتماعی کوچکترین اهمیتی داشت و نه از جنبه نظری می توانست به تبیین خط و مشی جدیدی بینجامد. عاقبت آن نیز بالطبع جز دلسردی و سیاست زدگی و اُفت شدید فعالیت و وجهه اجتماعی نبود.

همزمان با آشکار شدن زوایایی از سیاست های جدید دولت، عده ای از دانشجویان مسلمان که تا پیش از این به علت عدم توافق عمومی با خط و مشی حاکم بر فعالیت سازمان های دانشجویی امکان شرکت فعال در این جنبش را نیافته بودند، سعی می کردند به هر طریق جایی در این جنبش به دست آورند. این تکاپو که گناه به پشتیبانی طرز تفکری که بیان خویش را در روزنامه «رسالت» باز می یافت دلگرم بود و گاه در صحبت های ریاست جمهوری نشانی از حمایت از خود می یافت مساعی زیادی را برای تثبیت حضور خویش به کار گرفت. اولین رو در رویی جدی بین این جمع و سازمان های دانشجویی که هنوز در چارچوب الگوی انقلابی به ادامه فعالیت خود می اندیشیدند در روزهای ۱۲ تا ۱۴ اردیبهشت ۶۹ و به هنگام برگزاری مراسم یادواره استاد مطهری در دانشگاه تهران صورت گرفت. گروهی از دانشجویان سعی کردند در جوار این مراسم و به هنگام نماز سخنرانی ایراد کنند که از آن جلوگیری شد. کسانی که از این سخنرانی جلوگیری کردند بر این نظر بودند که «هر گونه مراسم در محیط دانشگاهی بایستی از طریق یکی از نهادهای انجمن اسلامی، جهاد دانشگاهی، مدیریت دانشگاه و یا دفتر نمایندگی ولی فقیه برپا شود. و این مراسم که توسط گروهی مجهول الهویه و خلق الساعه برپا شده است نمی تواند مورد تأیید باشد»^{۲۷}. روزنامه «رسالت» از این واقعه تحت عنوان

**ناتوانی
سازمان های
دانشجویی در
توجه به علل
اصلی تغییرات
در سیاست های
دولت، به کوتاه
شدن افق
سیاسی
دیدشان
انجامید.**

«جلوگیری از مراسم بزرگداشت شهید مطهری در دانشگاه تهران» یاد کرد و ممانعت از سخنرانی آقایان حمید خدایی و ناطق توری را ناشی از غرض ورزی و جلوگیری از سخنرانی علمای دین و پایمال کردن خون شهدا نامید.^{۲۸} حقیقت این بود که نه می شد انجمن اسلامی را در معرض چنین اتهاماتی قرار داد و نه اینکه آن گروهی که از سخنرانی اش جلوگیری شد چندان «مجهول الهویه و خلق الساعه» بود. خلق الساعه نبود برای اینکه در تحلیل های مختلف از این واقعه و وقایع مشابهی که در طول سال ۶۹ تا اواسط سال ۷۰ بارها تکرار شد، «انجمن های اسلامی دانشجویان» خود معترف بودند که پیشینه این گروه یا

این خط در جنبش دانشجویی حداقل به سال ۱۳۶۲ باز می گردد. یعنی به دورانی که در آستانه دومین انتخابات مجلس شورای ملی، برخی از نیروهای سیاسی موجود نظریه «لزوم عدم دخالت دانشجویان در سیاست» و اینکه «سیاست خاص روحانیت است و دانشجویان باید تابع باشند» را پیش کشیدند. نظریاتی که با دخالت مستقیم امام خمینی (ره) در محکومیت این دیدگاه و خطرناک تر خواندن آن از نظریه جدایی دین از سیاست، به نفع انجمن های اسلامی خاتمه یافت. این گروه مجهول الهویه هم نبود زیرا کسانی که مخالف حضور آنان بودند به تناوب از آنان همچون «خط جناح راست»، «خط رسالت»، «خط بازار» و «اسامی دیگری که هر یک دارای تاریخچه و هویت روشنی هستند، یاد می کنند. واقعیت این بود که انجمن های اسلامی خود را «تشکلی فراگیر و خود جوش می دانستند و به همین لحاظ دربرگیرنده و محل فعالیت همه دانشجویان مسلمان با گرایش های سیاسی متفاوت و از این رو بدیلی برای خود تصور نمی کردند»^{۲۹}. آنان بر این نظر بودند که گروه های مزبور «اقلیتی بیش در دانشگاه نیستند و اساساً قابل طرح نمی باشند و آن نیز به دلیل ماهیت هرزگاهی شان می باشد که به تناسب موقعیت هایی مثل انتخابات مجلس شورای اسلامی، «خبرگان و... با هدایت از خارج دانشگاه به جنب و جوش افتاده و با استفاده از امکانات الهی میاشاء الله بازار به تکثیر مطلب مد نظر خویش می پردازند»^{۳۰}. «انجمن های اسلامی» خود را گروهی می دانستند که «از قبل از پیروزی انقلاب و طیفه دفاع از دانشگاه در مقابل تفکرات انحرافی و ضد انقلاب و سخنگویی اکثریت دانشجویان مسلمان را به عهده داشته و منشأ خدمات برجسته ای به نظام و انقلاب از انقلاب دوم گرفته تا انقلاب فرهنگی و... بوده اند»^{۳۱}. اینان خود را «جوانان پر شور مسلمان و انقلابی ای [می

دانستند] که هنگامی که گروه گرایی در دانشگاه ها بلوا برآه انداخته بود و آنچه در محیط علم و دانش به چشم نمی خورد تعلیم و تعلم بود... بساط نیرنگ را برچیدند و... با وحدت همه جانبه خود پشت دشمن را شکستند و باعث تقویت نظام گشتند...»^{۳۲}. به این اعتبار آنان هنوز مشروعیت خویش را از عملکردها و بینش های انقلابی خود استنتاج می کردند و یادآور این مطلب می شدند که روزی در

**جنبش
دانشجویی
می توانست
با درک الزامات
دوران
بازسازی و
اتخاذ الگویی
دموکراتیک هم
جایگاه نوی
برای خویش
تبیین کند
و هم به تثبیت
قانونگرایی در
جامعه یاری
رساند.**



هماهنگی کامل با دولتی که او نیز مشروعیتش را بر همین پایه استوار ساخته بود، کاملاً بر جنبش دانشجویی مسلط گشته بودند. اما اکنون دولت دیگر نه می خواست و نه می توانست مشروعیت خویش را بر این اساس روا دارد. و اگر «دانشگاه» دانشجوی و حتی اساتید در یک حالت سردرگمی به سر برده و اهمیت جایگاه و نقش خود را در نظام مخدوش شده می دیدند و میزان حضور خود را در صحنه های مختلف کشور در هاله ای از ابهام و تردید^{۳۳} به دلیل وجود توطئه و یا توافق های پشت پرده نبود. توافق هایی که با هدف «سیاست زدایی در دانشگاه ها» به منظور منع دانشجویان از فعالیت های سیاسی و اجتماعی^{۳۴} تبیین شده باشد و ناشی از تفکری که مشخصه های آن «عدم اعتقاد به

نهادهای دانشجویی و ترویج مدرک گرایی و علم زدگی و ایجاد اختلاف و جدایی و تفرقه میان دانشجویان»^{۳۵} است. دلیل این سردرگمی این بود که بینش و دیدگاه دولت تغییر کرده بود و حال آن که دانشجویان بر بینش و الگوی قدیم خود پای می فشردند. آنچه را که دولت بخوبی دریافته بود، یعنی کمرنگ شدن زمینه فعالیت انقلابی و اولویت مسئله بازسازی کشور و پاسخگویی به نیازهای روزمره مردم همچون منابع اساسی کسب مشروعیت، دانشجویان در نیافته بودند. و از همین رو بر زمینه ای که سازشی با تحرکات آنان نداشت به جدال با دشمنی واهی رفتند. دشمنی که «از مصادیق بارز تهاجمش علیه انقلاب اسلامی، حذف و انزوای تئورجی اقبال مختلف ملت خصوصاً قشرهای مؤثر و سرنوشته ساز از جمله دانشجویان از صحنه سیاسی و اجتماعی می باشد»^{۳۶}. دانشجویان همچنان از «دوستان ناآگاهی [گله می کنند] که ناخواسته در جهت تقویت این امر گام بر می دارند»^{۳۷}. مشکل از این ناشی می شد که جز آن دوستان هیچ کس دیگری را نمی توانستند همچون عامل تهاجم شناسایی کرد. هم آن هنگام که مؤدبانه از شورای عالی انقلاب فرهنگی گله می کردند که چرا به هنگام بررسی اساسنامه فعالیت انجمن های اسلامی «قبل از هرگونه بحث پیرامون این امر مهم... نقطه نظرات آنها را جویا نشده است و در این راستا از همفکری عزیزانی که سهم بسزایی در تقویت ارزش های اسلامی دانشگاه ها داشته اند استفاده ننموده»^{۳۸} و هم آن وقتی که با گفتار انقلابی خویش پیوسته دوباره می یافتند و یادآور می شدند که «جنبش دانشجویی در تمام جهان این را نشان داده که در برابر زور می ایستد و تا آخرین

لحظه مقاومت می کند چون به علت هویت صنفی خود چیزی ندارد که از دست بدهد»^{۳۹}. دانشجویان در واقع مخاطبی جز دولت نداشتند. انجمن های اسلامی دانشگاه های مختلف سعی بسیار کردند تا با افشای مسائلی همچون «تجلیل از قاسم معتمدی عنصر طاغوتی و رستاخیزی (که در رژیم گذشته رئیس دانشگاه پزشکی اصفهان بود)»^{۴۰} یا «انتصاب ریاست جدید دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی»^{۴۱}، بار دیگر اقدام به بسیج انقلابی کنند. اما حقیقت این بود که در هیچ یک از این اعتراضات کمترین

آنچه را که دولت به خوبی دریافته بود، یعنی کمرنگ شدن زمینه فعالیت انقلابی و اولویت بازسازی کشور و پاسخگویی به نیازهای روزمره مردم، دانشجویان در نیافته بودند.

پشتیبانی ای نه فقط از مردم که حتی در خود دانشگاه های مربوطه نیز به دست نیاوردند. عدم موفقیت انجمن های اسلامی در بسیج مردم و دانشجویان حول شعارهای انقلابی، کسانی را که خواستار آزادی فعالیت سایر گروه های دانشجویی اسلامی در دانشگاه ها بودند از ضعف این انجمن ها و نداشتن پایگاه مردمی و دانشجویی مطلع کرد و باعث شد که اینان بر فعالیت خویش بیفزایند. حقیقت این بود که «انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه ها (دفتر تحکیم وحدت)»، هر روز بیشتر تحت فشار قرار می گرفت و هر روز بیشتر وادار به عقب نشینی می شد. آنچه هنوز آنان را پابرجا نگاه می داشت، خاطره روزهای اشغال سفارت آمریکا بود. یعنی دورانی که هر روز از اقصی نقاط ایران کرور کرور اعلامیه های پشتیبانی دریافت می کردند و تظاهرات پرشور مردم در مقابل سفارت اشغال شده، آنان را از درستی راهشان مطمئن می ساخت. آنچه نیز در جراید بین المللی و به خصوص جراید آمریکایی منتشر می شد به آنان اطمینان می داد که توانسته اند دشمن اصلی خویش را اگر نه از پای در آورند، بلکه دست کم زخم خورده و عاصی سازند. نه فقط نگاه مردم ایران که چشم جهان به آنان دوخته بود و تک تک حرکات و اعلامیه ها و اطلاعیه هاشان در هزاران نسخه تکثیر و به چندین زبان ترجمه می شد. پس چه باک اگر اکنون «بعد از ۱۲ سال انقلاب و حضور نیروهای اصیل در جامعه، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در مقابله با دانشجویان با به صحنه دانشگاه»^{۲۲} بگذارد. آنان می دانستند که بار دیگر دست کم سالی یکبار «در ۱۳ آبان ... در مقابل لانه جاسوسی آمریکای جهانخواار [تجمع خواهند کرد] و مطابق سننات گذشته پس از سر دادن شعارهای انقلابی توسط دانشجویان قطعنامه ای قرائت خواهند کرد و ... در انتهای مراسم نیز دانشجویان بخور به همراه اقشار متعدد و مبارز امت مسلمان به نشانه سازش ناپذیری با شیطان بزرگ، پرچم آمریکای جنایتکار را در آتش قهر و کینه انقلابی خویش خواهند شوز آند»^{۲۳}. اما دیری نپائید که لزوم تثبیت روابط حقوقی و تمرکز قدرت برای ساماندهی بازسازی اقتصادی کنترل نمادهای انقلاب توسط دولت

و استفاده از آنها در چارچوب رسمی را ایجاد کرد. در ۱۳ آبان ۱۳۷۰ انحصار برگزاری این مراسم از دست دانشجویان خارج شد و دانشجویان انقلابی آخرین پایگاه خویش را از دست دادند. در تمام مدت دو سالی که کشمکش بین دولت و دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه ها در جریان بود، دانشجویان «روحیه استقلال طلبی خویش و شکل ها و جنبشهای دانشجویی از حرکت های خارج از دانشگاه»^{۲۴} را جزو افتخارات خویش به حساب می آوردند و آن گروه های خلق الساعه و مجهول الهویه را به خاطر وابستگی هایشان به نیروهای خارج از دانشگاه مورد ملامت قرار می دادند و اقسا می کردند. اما با تشدید فشارها و از دست دادن آخرین پایگاه انحصاری شان، یعنی برگزاری مراسم ۱۳ آبان از استقلال خویش گذشتند و چند روز مانده به برگزاری چهارمین دوره انتخابات مجلس شورای

جنبش

دانشجویی در برزخ بین الگوی انقلابی و الگوی

دموکراتیک

محکوم

بود و هست که

دری تترکی

محض به سر

ببرد.

اسلامی به همراه «انجمن اسلامی معلمان ایران، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه ها، انجمن اسلامی مهندسين و سازمان مجاهدين انقلاب اسلامی ایران»^{۲۵}، به تشکیل «ائتلاف خط امام» برای همسویی مبارزات انتخاباتی اقدام کردند.

در واقع علت اصلی تشکیل این ائتلاف و سپس در دور دوم «حمایت از کاندیداهای مجمع روحانیون مبارز و...» [قراخواندن] کلیه دانشجویان، دانشگاهیان و اقشار مختلف مردم [تا] با حضور گسترده خود در انتخابات موضع نیروهای خط امام در مجلس آینده را تقویت نمایند^{۲۶}، استیصال دانشجویان انقلابی در مقابل فشارها و نیز ناشی از نگرانی شان از حذف شدن کامل از صحنه فعالیت اجتماعی بود. اما و در عین حال به معنای پذیرش نهایی شکل دیگری از پیکار سیاسی نیز بود که با شکل انقلابی حاکم بر این جنبش در دوازده سال اول انقلاب بسیار متفاوت بود. افسوس که پذیرفتن این شکل بسیار دیر انجام شد. و دانشجویان انجمن های اسلامی فقط شریک شکست جریانی شدند که در این انتخابات تسلط خویش را در مجلس را از دست داد.

جنبش دانشجویی بعد از پیروزی انقلاب و بخصوص با تجربه اشغال سفارت آمریکا الگو و رسالتی را برای خویش برگزید که نه نتیجه مستقیم وضعیت صفتی او بود و نه امکانات هدایت آن را در اختیار داشت. پذیرش این الگوی انقلابی توسط دولت و سپس شرایط جنگ و بسیج جنگی، این جنبش دانشجویی را در توهم مشروعیت و نمایندگی خویش نگاه داشت. حضور منحصر به فرد تشکیلاتی خویش در دانشگاه ها برایشان بدهی بود. وحدت انقلابی حاکم بر جامعه را آنان به او آموخته بودند و خود نیز همچون جز لاینفک آن مراقب حفاظتش در سطح دانشگاه ها بودند. بطوری که حتی پس از پایان یافتن جنگ تناقضی بین حضور انحصاری خویش و طرح مسئله تمرکز قدرت که یکی از الزامات دوران بازسازی بود، نمی دیدند. غافل از اینکه این تمرکز قدرت نه برای تحقق خواست تحول انقلابی جامعه که برای تثبیت روابط حقوقی و اجرای سیاست های اقتصادی پس از جنگ شکل می گرفت. افزایش تولید و به راه انداختن چرخ اقتصاد کشور و جلب سرمایه های خارجی، امنیت مالکیت خصوصی و ثبات روابط حقوقی را ایجاد می کرد. برای کسانی که به این مهم پی برده بودند روشن بود که برای دسترسی به این امکانات ارج نهادن به قانون و حل و فصل تعارضات در چارچوب قانونی و بازسازی دولت همچون حافظ قانون شرط لازم موفقیت این برنامه است. جنبش دانشجویی نیز می توانست با درک این الزامات و کنار گذاشتن الگوی انقلابی مشارکت سیاسی و اجتماعی و اتخاذ الگوی دموکراتیک هم جایگاه نوی برای خویش تبیین کند و هم به تثبیت قانونگرایی در جامعه یاری رساند. اما این جنبش و تشکلاتی که آن را نمایندگی می کردند به عوض تبلیغ برابری در مقابل قانون و پذیرش همه جریانات فکری در تأسیس نهادهای دانشجویی یا حداقل دفاع از رفع محدودیت ها برای آنکه همه

دانشجویان بتوانند در انتخابات انجمن های دانشجویی دانشگاه همچون انتخاب کننده و انتخاب شوند شرکت کنند، بر کسب مشروعیت خویش از طرق و ارزش های انقلابی پای فشردند و حتی در برابر تشکیل سایر انجمن های اسلامی نیز مقاومت کردند. یکی از علل ضعیف ماندن قانونگرایی در جامعه را در این نوع مقاومت ها باید جستجو کرد. و همین ضعف باعث شد که جنبش دانشجویی که از سوی پناهگاه دولتی خویش را از دست داده بود و از سوی دیگر با حمایت از قانون پناهگاه جدیدی را نیز برای خویش تبیین نکرده بود، در پی پناهی محض، قدرت و حضور اجتماعی خویش را نیز از دست بدهد و در برزخ بین الگوی انقلابی که دیگر توان پیگیری از آن را نداشت و الگوی دموکراتیک که ابزار درون و بیرون دانشگاهی پیروی از آن را تعبیه نکرده بود، در پی تحرکی محض به سر بیورد.

کتابخانه

یادداشت

۱- روایت نمونه هایی از حرکت های دانشجویی در اشغال اماکن عمومی را می توان در روزنامه های آن دوران مشاهده نمود؛ به دنبال اشغال هتل امپریال توسط دانشجویان دانشکده پزشکی کامپیوتر، دانشجویان دانشگاه ملی نیز از دو شب قبل وارد هتل رویال گاردن واقع در خیابان طالقانی شدند و این هتل را اشغال کردند (اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۶، ۵۸/۸/۳). هتل بین المللی تهران توسط دانشجویان دانشگاه علم و صنعت اشغال و به خوابگاه دانشجویان تبدیل شد (اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۷، ۵۸/۸/۵). در ساری و ارومیه دانشجویان هتل ها را اشغال کردند (اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۸، ۵۸/۸/۶) و هتل لادن در اراک به تصرف دانشجویان درآمد (اطلاعات شماره ۱۵۹۹۰، ۵۸/۸/۸) و ...

۲- استاد پلی تکنیک تهران دیروز به مدت ۱۸ ساعت در گروگان دانشجویان دانشکده تربیت دبیر بودند (اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۶، ۵۸/۸/۳)، وقایعی که در طول این گروگان گیری اتفاق افتاد نمونه بارزی از بینش حاکم بر عمل اجتماعی در این دوره است. هر گروگان گیری یا هدفی انجام می شود و طبیعی است که برای رسیدن به هدفش باید به مذاکره با کسانی بپردازد که توانایی برآوردن خواسته های او را دارند. اما دانشجویان دانشکده تربیت دبیر دانشگاه پلی تکنیک استادان نیچه وقت و نمایندگان رئیس دانشگاه را که برای مذاکره آمده بودند را وادار به اقامت در دانشکده کردند و از ساعت ۵ بعد از ظهر هم رئیس دانشگاه را نیز که برای گفت و گو با متحصنین آمده بود در دانشگاه نگاه داشته (همان). به عبارت دیگر، دانشجویان نه فقط تعدادی از اساتید را بلکه هر بار هیئت های مذاکره کننده را نیز گروگان گرفتند. دختران شیرازی معارف آموزش و پرورش را به گروگان گرفتند (اطلاعات، شماره ۱۵۹۹۰، ۵۸/۸/۸) و ...

۳- از جمله حجت الاسلام گرویی، سرپرست دفترخانه سازی برای مستضعفین، اعلام کرد: «جامعه انقلابی ما نمی تواند قبول کند شخصی که فعالیت سیاسی داشته و مطالب ها در زندان بوده، اکنون در پارک ها بخوابد... دانشجویان حق داشتند برای تأمین خوابگاه خود هتل ها را تصرف کنند، ولی ما حاضریم برای این کار هتل ها را بخریم یا اجاره کنیم». (اطلاعات، ۵۸/۸/۱۲)

۴- دخالت ها چوب لای چرخ دولت است، پیام رادیو تلویزیونی مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، اطلاعات، شماره ۱۵۹۶۰، ۵۸/۶/۲.

۵- متن پیام تلویزیونی نخست وزیر دولت موقت، اطلاعات، شماره ۱۵۹۲۳، ۵۸/۶/۱۱.

۶- همان ۷- همان ۸- همان

۹- خاطرات عباس عبیدی یکی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، بررسی نحوه شکل گیری حرکت های دانشجویی از آغاز. کیهان سال، دوره جدید، شماره دوم، جلد دوم، ایران در سال های ۶۵/۶۶، ص ۹.

- ۱۰- «قاطع ترین و کوبنده ترین اقدام ضد امپریالیستی جوانان انقلابی ایران»، اطلاعات، ۵۸/۸/۱۴.
- ۱۱- همان ۱۲ - همان یادداشت ۹، ص ۱۰. ۱۳- همان، ص ۹، ۱۴- همان، ص ۱۰
- ۱۵- همان یادداشت ۱۰، ۱۶- همان ۱۷- همان ۱۸- همان ۱۹- همان
- ۲۰- «اطلاعیه افشاگری شماره ۴۱۱، اسناد لانه جاسوسی، ۱-۶، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، ص ۶۵.
- ۲۱- «اطلاعیه افشاگری شماره ۴۲۰، همان، ص ۱۰۵.
- ۲۲- «اطلاعیه افشاگری شماره ۴۲۳، همان ص ۱۲۵ ۲۳- همانجا ص ۱۲۶.
- ۲۴- «درنامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت»، سلام، پیش شماره ۱۳، ۷۰/۳/۲.
- ۲۵- همان ۲۶- «از انقلاب دوم چه خبر؟»، بیان، شماره ۵ و ۶، مهر و آبان ۶۹، ص. ۱۵.
- ۲۷- «انجمن های اسلامی دانشجویان و مشکلات موجود»، بیان، شماره اول، خرداد ۶۹، ص ۱۹.
- ۲۸- «رسالت»، ۶۹/۲/۲۲، به نقل از بیان، یادداشت ۲۷.
- ۲۹- «بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی»، سلام، ۷۰/۲/۳۱.
- ۳۰- «نامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز و علوم پزشکی به رئیس جمهور»، سلام، شماره ۷، ۷۰/۳/۱۶.
- ۳۱- «نامه سرگشاده دفتر تحکیم وحدت به رئیس جمهور»، سلام، پیش شماره ۷، ۷۰/۲/۱۹، «تاریخ نامه ۷۰/۲/۱۲ است».
- ۳۲- «نامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز و علوم پزشکی شیراز»، سلام ۷۲/۳/۲.
- ۳۳- «به مناسبت دوازدهمین سالگرد اعلام انقلاب فرهنگی (۲)»، سلام، پیش شماره ۷، ۷۰/۲/۱۶.
- ۳۴- همان ۳۵- همان
- ۳۶- «اعلامیه اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت)»، مورخ ۷۰/۷/۲۳، به نقل از سلام، شماره ۱۱۴، ۷۰/۷/۲۳ ۳۷- همان
- ۳۸- «بیانیه تفصیلی انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) در ارتباط با مطرح شدن آئین نامه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه ها در شورای عالی انقلاب فرهنگی»، سلام، شماره ۴۹، ۷۰/۵/۸.
- ۳۹- «بیانیه اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم»، سلام، شماره ۷۰، ۷۰/۶/۶.
- ۴۰- «راهی های و اعتراض دانشجویان دانشگاه های اصفهان» در روز ۷۰/۲/۱۷. «نقل از سلام، ۷۰/۲/۲۳.
- ۴۱- «بیانیه انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی و دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در اعتراض به انتصاب ریاست جدید دانشگاه علوم پزشکی»، به نقل از سلام، شماره ۱۰۱، ۷۰/۷/۹.
- ۴۲- «بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیر کبیر در خصوص مسائل اخیر دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی»، به نقل از سلام، شماره ۱۰۱، ۷۰/۶/۹.
- ۴۳- «اطلاعیه دفتر تحکیم وحدت پیرامون نحوه برگزاری مراسم ۱۳ آبان»، مورخ ۷۰/۷/۲۳، به نقل از سلام، شماره ۱۱۵، ۷۰/۷/۲۵.
- ۴۴- از جمله رجوع کنید به: «بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی در خصوص مطرح شدن آئین نامه انجمن های اسلامی دانشجویان در شورای عالی انقلاب فرهنگی»، سلام، شماره ۵۹، ۷۰/۵/۲۰.
- ۴۵- سلام، شماره ۲۳۵، ۷۱/۱/۱۱.
- ۴۶- «اعلام موضع اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت)»، سلام، شماره ۲۷۱، ۷۱/۲/۱۶.